

دو فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیم
سال ششم (۱۳۹۵)، شماره چهاردهم

بازتاب آراء لغوی و ادبی در تفسیر آیه جعل خلیفه

زهرا صادقی^۱

سید محمد سیاه‌منصوری (حسینی‌نیا)^۲

چکیده

یکی از راهکارهای مناسب در نقد آراء متفاوتی که از آیات قرآن برداشت شده، استناد به تحلیل ادبی آیه است؛ لذا توجه به نقش آراء ادبی در تفسیر آیه، اهمیت ویژه‌ای دارد. عبارت ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ از جمله آیاتی است که از یک سو تحلیل‌های مختلف ادبی درباره آن ارائه شده و از سوی دیگر با توجه به اختلاف دیدگاه عالمان مسلمان در مقام خلافت الهی، تعابیر مفسران در ذیل آیه متفاوت گشته است. از این‌رو، پژوهش حاضر قصد دارد با بررسی آراء ادبی در آیه فوق، نمود این اختلاف را در برداشت‌های تفسیری قدما و معاصران در تبیین «خلیفه»، «مستخلف عنه» و «جعل خلیفه» دنبال کند. در نهایت با تحلیل ادبی مناسب با ظاهر آیه، تبیین خواهیم کرد که این آیه از جمله آیات ولایی است که می‌توان در اثبات الهی بودن انتصاب به مقام خلافت الهی به آن استناد جست.

واژگان کلیدی: خَلِيفَه، مُسْتَخْلَفٌ عَنْه، جَعَلَ الهی، اختلاف آراء ادبی.

۱. دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه معارف اسلامی (نویسنده مسئول) /

Z.sadeghi210@gmail.com

۲. استاد حوزه و دانشگاه علوم حدیث و قرآن / Sm.hoseyni210@gmail.com

۱- مقدمه

دور شدن جامعه اسلامی از مفسران واقعی قرآن از یک سو و کثرت‌پذیر بودن فهم و تفسیر آیات قرآن از سوی دیگر، جهان اسلام را تقریباً از همان آغاز با تفسیرهای متفاوت فرقه‌های مختلف از آیات روبه‌رو کرد؛ چنان که امیرمؤمنان (ع) درباره گفت‌وگو با خوارج به ابن عباس سفارش فرمود: «با ایشان با قرآن مخاصمه مکن چرا که قرآن دارای وجوه و احتمالات مختلف است. تو می‌گویی و آنان نیز در پاسخ وجهی دیگر را می‌گویند» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۶۷۵). از این‌رو استوار بودن آراء تفسیری بر مبنای منابع مورد اعتماد، به‌عنوان معیار اعتبار این آراء همواره مورد توجه عالمان قرآن پژوه بوده است؛ اما در میان منابع مورد اعتنا در تفسیر قرآن، علوم ادب عرب جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. چرا که از یک‌سو، اولین قدم در فهم ظاهر آیات قرآن، شناخت صحیح اجزاء سخن یعنی واژه‌شناسی و توجه به نقش و جایگاه هر واژه در جمله، آشنایی با اسلوب‌های مختلف بیان، شناخت معانی اصلی و تبعی و نکات و ظرایف بلاغی است که این همه را علوم ادبی بر عهده دارد.

از سوی دیگر هر نوع تغییر در تحلیل ادبی آیه می‌تواند منجر به تفسیرهای متفاوت از آیات شود، از این‌رو می‌توان گفت نگاه ادبی مفسران به آیات قرآن در واقع تعیین‌کننده تفسیر و برداشت خاص ایشان از آیه خواهد بود. بر این اساس از آنجا که مسأله ولایت و جانشینی الهی، از جمله مسائل مهم مورد مناقشه در جامعه اسلامی است. پژوهش حاضر قصد دارد با بررسی اختلاف آراء ادبی در آیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰ / ۲)، نمود این اختلاف آراء را در ایجاد برداشت‌های متفاوت مفسران از مقام خلافت مورد توجه قرار دهد.

لازم به ذکر است شیعیان به‌عنوان تنها فرقه‌ای که ولایت و امامت را از مهم‌ترین ارکان دین و شاخصه مذهب خویش برمی‌شمرند (ابن بابویه، ۱۴۱۴، ص ۹۳) معتقدند خلافت، امری الهی و در محدوده افعال الهی است (علامه حلی، ۱۴۱۷، ص ۱۷۵ / بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۸۱)؛ یعنی انتصاب به این مقام به دست خداوند است؛ از این‌رو علمای شیعه در علم کلام، مسأله امامت را به دنبال نبوت مورد توجه قرار می‌دهند در حالی که سایر فرقه‌ها، خلافت و امامت را نهایتاً حکم شرعی واجب بر مردم دانسته، تنها برای رد مطالب شیعه، ضمن مباحث اعتقادی از آن یاد می‌کنند (ر.ک. قاضی جرجانی، ۱۳۲۵، ج ۸، صص ۳۴۴-۳۴۶ / اقبال آشتیانی، ۱۳۵۷، ص ۵۶). آیه مورد

بحث در پژوهش حاضر، از جمله آیات ولایی^۱ است که می‌توان با توجه به نکات ادبی موجود در آیه، برای اثبات جعل الهی مقام خلافت در انسان کامل، به آن استناد نمود. شایان ذکر است آیه جعل خلیفه، هم از جهت واژه‌شناسی و هم از جهت نکات اعرابی مورد تحلیل‌های مختلف ادبی واقع شده است و بر این اساس پندارهای متفاوتی از آیه در تعیین مراد از «خلیفه»، «مستخلف‌عنه»، «مقام خلافت»، «انتصاب به این مقام»، «استمرار یا عدم استمرار این مقام» و... ارائه شده است. در این نوشتار به مهم‌ترین موارد اختلافی که همانا تفاوت در برداشت از واژگان «خلیفه» و «جاعل» و نیز اختلاف در ترکیب آیه است، اشاره خواهد رفت.

۲- مفهوم‌شناسی «خلیفه»

واژه «خلیفه» به عنوان صفت مشبیه می‌تواند در هر دو معنای اسم فاعل یا اسم مفعول به کار رود. اما بنا بر این که مراد از مستخلف‌عنه چه کسی باشد، تعبیر مفسران از معنای این واژه متفاوت شده است: برخی از مفسران مستخلف‌عنه را خداوند ندانسته‌اند؛ لذا یا خلیفه را به «خالف: یَخْلِفُ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ» (نحاس، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۱) یعنی جانشین سابق معنا کرده‌اند؛ یعنی آدم جانشین افرادی شد که قبل از او در زمین بوده‌اند. حال می‌تواند مراد از این افراد ملائکه، جنیان و یا حتی انسان‌های نخستین باشد.^۲ نیز برخی خلیفه را به معنای «مخلوف: أی یَخْلُفُهُ غَيْرُهُ» دانسته‌اند یعنی کسی که دیگری جانشین او می‌شود (شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۷۴). در این صورت آیه به جانشینی نسلی بعد از نسل دیگر در انسان‌ها اشاره دارد (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۲۴).^۳

در مقابل این نظر، مفسران دیگر از شیعه و سنی مستخلف‌عنه را خدا دانسته و خلیفه را در معنای اسم فاعلی به «مَنْ یَخْلُفُ غَيْرَهُ وَ یُنُوبُ مَقَامَهُ» تعبیر کرده‌اند که مراد نماینده و قائم مقام خداوند است (ر.ک. طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، صص ۱۷۶ / بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵ / نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۱۵) و در معنای اسم مفعولی آن را به «مُخْلَفٌ» یعنی جانشین شده توسط خداوند معنا کرده‌اند (ر.ک. قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۶۳).

۱. چنان که عالمان و قرآن‌پژوهان شیعی از قدما و معاصران، آن را از شمار آیات ولایی دانسته و به آن استناد کرده‌اند (ر.ک. کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، صص ۳۱۲ و ۵۳۸ / ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱، صص ۴-۱۲ / بحرانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۱).
 ۲. طبری این تفسیر را به نقل از ابن عباس و ربیع بن أنس نقل کرده است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۷).
 ۳. نظیر چنین قولی را شیخ طوسی در تفسیرش از حسن بصری به ثبت آورده است (طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۱).

در بررسی دو دیدگاه فوق باید گفت به نظر می‌رسد در احتمال ادبی اول، مفسران با معنا کردن واژه خلیفه به جایگزین ماقبل، مراد از خلیفه را کسی دانسته‌اند که از دیگری نیابت می‌کند و این نیابت، به دلیل غیبت مستخلف‌عنه به خاطر مرگ یا عجز و یا عدم صلاحیت او است؛ لذا از دیدگاه ایشان مستخلف‌عنه نمی‌تواند خداوند باشد. چنانکه مدرسی می‌گوید: «خلیفه در این آیه به معنای جانشین خداوند یا نایب و وکیل او در زمین نیست؛ چرا که خداوند نمی‌میرد تا کسی جانشین او شود» (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۳۰). نیز با معنا کردن خلیفه به جانشین افراد منقرض شده، آمده است: «مراد از خلیفه نمی‌تواند نعوذ بالله جانشین خود خداوند باشد؛ بلکه مراد، جانشین افراد مفسد و خون‌ریز است» (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۶).

از آنجا که خلیفه تنها در معنای مذکور کاربرد ندارد، بلکه چنان‌که اشاره رفت می‌تواند به معنای نماینده و قائم مقام شخص دیگر باشد، خلافت تنها به سبب انقراض، موت یا عجز مستخلف‌عنه نیست؛ بلکه گاه شرافت و بزرگی مقام او منجر می‌شود نماینده و جانشینی به جای خویش برگزیند (ر.ک. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۹۴).^۱ در این صورت، جانشینی چنین فردی، خبر از رفعت مقام خلیفه نیز خواهد داشت. بنابراین خلیفه خدا بودن به معنای نماینده او خواهد بود و این معنا نه تنها با رفعت مقام الهی ناسازگار نیست، بلکه موید آن است.

از سوی دیگر در آیه مذکور، قرینه و قیدی همچون «خَلِيفَةُ مَنْكُمْ» یا «مَنْ الْجَنِّ»^۲ و... که دلالتی بر جایگزینی به جای افراد سابق داشته باشد، وجود ندارد تا خلافت را جانشینی افراد سابق در نظر گیریم. مضافاً این اشکال نیز پا بر جا خواهد بود که اعلام چنین جانشینی برای حضرت آدم (ع) چه مزیتی محسوب می‌شد که فرشتگان از آن پرسش کنند و یا به شرافت چنین مقامی مورد سجود ملائکه قرار گیرد. این اشکال در معنای اسم مفعولی (مخولف) که برای خلیفه ارائه شده نیز وارد است. به این بیان که اگر خلیفه به معنای کسی باشد که دیگران جایگزین او خواهند شد، با شرافتی که از سیاق آیات در مورد این مقام به‌دست می‌آید، سازگار نخواهد بود. از این جهت، نظر گروه دوم از مفسران که خداوند، نماینده‌ای برای خویش در زمین انتخاب کرده، با ظاهر آیه سازگارتر است؛ به‌ویژه آنکه واژه «أَنْبِيَاءُ» در آیه که بر استناد جعل خلیفه به خداوند تاکید دارد، موید مقام خلافت الهی است.

۱. «الْخَلِيفَةُ النَّيَابَةُ عَنِ الْغَيْرِ إِذَا لَغِيْبَةُ الْمُنُوبِ عَنْهُ، وَ إِذَا لَمُوتِهِ، وَ إِذَا لِعِجْزِهِ، وَ إِذَا لِنَشْرِيفِ الْمُسْتَخْلَفِ. وَ عَلِي هَذَا الْوَجْهِ الْأَخِيرِ اسْتَخْلَفَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَهُ فِي الْأَرْضِ، قَالَ تَعَالَى: هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ (فاطر: ۳۵/۳۹)».

۲. چنانکه برخی چون زمخشری این احتمال را طرح ساخته‌اند (ر.ک. زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴).

افزون بر این نکات، از معنای واژه خلیفه در کتب لغت و همچنین نوع به‌کارگیری و بار معنایی لحاظ شده از این واژه توسط مسلمانان زمان پیامبر، روشن می‌شود که این واژه بیشتر در معنای جانشینی مقام شریف به‌کار می‌رود و نه هر نوع جانشینی؛ چنانکه در معنای این واژه آمده است: «الْخَلِيفَةُ: بِمَعْنَى السُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ» (فیومی، بی‌تا، ص ۱۷۸) و روایت شده است که «اعرابی از ابابکر پرسید: آیا تو خلیفه رسول الله هستی؟ پاسخ داد نه! من خالفه بعده - نشسته برجای او - هستم» (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۶۹). لازم به ذکر است برخی از مفسران خلیفه را به معنای جانشین سابق دانسته‌اند؛ اما در آیه مراد از سابق را سابق بذات تفسیر می‌کنند تا معلوم شود که مستخلف‌عنه خداوند است (جوادی آملی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۲۹).

بنابراین واژه خلیفه در این آیه در معنای اسم فاعلی به معنای جانشین سابق یا قائم مقام دیگری و در معنای اسم مفعولی به معنای «جانشین شده» خواهد بود و در هر دو صورت با توجه به نکات ذکر شده، اشاره به شخصی دارد که توسط خداوند به مقام خلافت الهی انتصاب یافته است.

۳- مفرد یا جمع انگاشتن «خلیفه» و اثرش در شمول مقام خلافت

برخی برآنند که واژه خلیفه، مفرد مذکر است لذا تنها بر حضرت آدم دلالت دارد و نه شخص دیگر (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، صص ۱۷۶ و ۱۳۷۷؛ ج ۱، ص ۴۱/ ابن جزی غرناطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۹/ ابن کنیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۲۴). عده‌ای دیگر همچون فخر رازی بر این باورند که این واژه، صلاحیت دارد مفرد یا جمع، مذکر و یا مونث باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۸۹/ نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۱۵). بنابراین در آیه، مفرد مذکر استعمال شده است ولی حمل بر جمیع انسانها می‌شود.^۱

بر اساس نظر اول، گروهی از مفسران چنین نتیجه گرفته‌اند که آیه تنها به جانشینی شخص آدم در زمین اشاره دارد و بر استمرار این حکم در مورد فرد دیگری دلالت نمی‌کند؛ چرا که در آیه، لفظ خلیفه آمده است نه خلفاء (ر.ک. ابن جزی غرناطی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۷۹). ابوحنیفان در تائید این رأی می‌نویسد: «اسم فاعل بودن جاعل، دلالت بر ثبوت می‌کند نه تجدد؛ لذا این جعل در آدم یکبار اتفاق افتاد و تکرار نشد» (ابو حیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۲۲۶). در مقابل، بنا

۱. زمخشری در توضیح این مطلب می‌گوید: «أريد بالخليفة آدم، و استغنى بذكره عن ذكر بنية كاستغنى بذكر أبي القبيلة في قولك: مضر و هاشم. أو أريد من يخلفكم، أو خلفا يخلفكم فوحد لذلك» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴).

بر نظر دوم چنین برداشت شده است که حکم آیه مربوط به نوع انسان می‌باشد. از این رو همه انسانها اعم از مومن و کافر، خلیفه خدا در زمین هستند.^۱

در بررسی آراء مذکور باید گفت انتساب اسم فاعلِ جاعل به خداوند، بیانگر وصفی دائم از اوصاف الهی است؛ از آن رو که اسم فاعل، دلالت بر مطلق زمان دارد و صفت مشبیه است. بنابراین جعل خلیفه در مورد خداوند، وصفی همیشگی است. از این رو، همواره باید مجعولی برای چنین جعلی موجود باشد (ر.ک. حسن زاده آملی، ۱۳۸۳، ص ۱۷). لذا مقام خلافت الهی نمی‌تواند تنها یک بار برای حضرت آدم اتفاق افتاده باشد و در مورد دیگر افراد، تکرار نشود. از سوی دیگر، آیه جمله اسمیه‌ای در مقام مدح، واقع شده است و این خود، دلالت بر استمرار جعل خلیفه توسط خداوند دارد.^۲

گفتنی است این سخن که به دلیل مفرد مذکر بودن واژه خلیفه، تنها به حضرت آدم (ع) اشاره دارد نیز خلاف ظاهر است؛ زیرا به اسم خاص حضرت آدم در آیه، اشاره‌ای نرفته است؛ همچون خطاب به داود ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص: ۳۶ / ۲۶). علاوه بر این، خلیفه صفت مشبیه بر وزن فعل است و بیشتر مفسران احتمال داده‌اند که تائید آن، بر تکثیر در وصف دلالت دارد. اما علاوه بر تکثیر در وصف، خلیفه می‌تواند دلالت بر تکثیر در عدد هم باشد.^۳ بنابراین واژه خلیفه می‌تواند بر افراد متعدد دلالت کند.

از سوی دیگر، استمرار و مبالغه موجود در واژه خلیفه بر این امر دلالت دارد که خلیفه از یک سو همواره قیام به خلافت و نمایندگی از مستخلف‌عنه خویش دارد؛ و از سوی دیگر در وصف خلافت، کامل است. لذا روشن می‌شود چنین خلافتی از عهده تمامی انسانها بر نمی‌آید؛ بلکه تنها کسانی شایستگی این مقام دارند که به طور مستمر، توانایی نیابت از تمام اوصاف الهی را داشته باشد و چنین فردی جز انسان کامل نیست.

۴- مفهوم‌شناسی «جاعل»

به منظور تبیین هر چه بهتر، شایسته است «جَعَلَ» را با خَلَقَ مقایسه کنیم. خَلَقَ در لغت به معنای ایجاد شیء از عدم و بوجود آوردن آن است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۸۵) و بیشتر

۱. چنانکه محمد جواد مغنیه در تفسیرش می‌گوید: «المراد من الخلیفة فی قوله تعالی: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

هو آدم أبو البشر، و کل انسان وجد، أو سیوجد من نسله فی کل زمان و مکان» (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۸۰).

۲. جمله اسمیه بر حسب قرائتی چون مدح یا ذم، دلالت بر دوام و استمرار می‌کند (ر.ک. بجرانی، ۱۳۸۵، ص ۶۳).

۳. همچون «جالیه» که تائید آن دلالت بر تعداد دارد (ر.ک. امیل بدیع، ۱۳۷۹، ص ۲۱۲).

در مورد هیأت و شکل ظاهری شیء که با حواس درک می‌شود، به‌کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۹۶). اما جعل به تبدیل و تغییر شیء از حالتی به حالت دیگر و ایجاد مرتبه بعد از وجود اشاره دارد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۷۵ / مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۶۰). لذا وقتی که به خلق شیء اشاره می‌شود، یعنی آن شیء با ویژگی‌ها و مشخصات ظاهری خاص، بوجود آمد. چنان‌که فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (انبیاء: ۲۱ / ۳۳) که به پدید آمدن روز و شب، خورشید و ماه اشاره دارد و یا ﴿مِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ (روم: ۲۱ / ۳۰) که به آفرینش زوج اشاره می‌کند. اما برای افاده ایجاد بعد دیگری برای شیء که غیر از خلق اولیه آن است، از جعل سخن به میان می‌آید. برای نمونه در آیه ﴿جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ﴾ (اسراء: ۱۷ / ۱۲) به نشانه قرار گرفتن شب و روز اشاره دارد و نه خلقت آن. نیز در آیه ﴿اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ (نحل: ۱۶ / ۷۲)، آیه به ایجاد زوجیت که مفهومی ثانوی نسبت به خلق زوج است، اشاره دارد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۸). بنابراین در آیه مورد بحث، «جاعل» بنا بر معنای اول خالق، به آفرینش از عدم و پدید آمدن خلیفه اشاره دارد؛ اما در معنای دوم از ایجاد نوعی تحول، دگرگونی و تبدیل شدن به خلیفه خبر می‌دهد. اما از آنجا که در جعل، سخن از تبدیل و تحول یافتن است، لذا حضرت آدم برای دریافت مقام خلافت، نیاز به تحول و صیروت داشت. این تحول از سوی خداوند در او ایجاد شد و از این‌رو شایستگی یافت تا خلیفه خداوند شود. بنا بر این معنا، مقام خلافت الهی، جایگاهی نخواهد بود که همه انسان‌ها واجد آن باشند؛ چرا که صرفاً «انسان خلق شدن» برای کسب این مقام کفایت نمی‌کند؛ بلکه نیاز به صیرورتی الهی و جعل بعدی نورانی دارد و تنها کسانی که از سوی خداوند انتخاب شوند، به این مقام دست خواهند یافت.

گفتنی است در مورد این احتمال که در آیه، جاعل به معنای خالق باشد، باید توجه داشت که در آیات قرآن در موارد دیگر نیز از ماجرای خلقت آدم سخن به میان آمده است؛ با این تفاوت که در همه آن موارد از واژه «خالق» استفاده شده است همچون: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ﴾ (ص: ۳۸ / ۷۱)؛ ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾ (حجر: ۱۵ / ۲۸). اما تنها در این آیه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

این تفاوت بیان، می‌تواند نشانه تفاوت محتوای این آیه با آیات دیگر باشد؛ به این معنی که اگر مراد خداوند در این آیه نیز خلق مادی وجود آدم بود و یا اگر مقام خلافت با آفرینش وجود خاکی آدم در او خلق می‌شد؛ همچون آیات دیگر می‌توانست از واژه خالق استفاده کند نه جاعل.

لذا می‌توان گفت در موارد دیگر، سخن از آفرینش انسان از خاک و تحقق یافتن بعد مادی اوست. اما در این آیه، سخن از مقام علوی و ایجاد بعد ملکوتی و این مفهوم با جعل سازگارتر است تا با خلق؛ چنان‌که نظام‌الدین نیشابوری در ذیل این آیه می‌گوید: «به‌درستی که خداوند نفرموده است «انی خالق» مانند آنجا که فرمود: ﴿إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾؛ به این اعتبار که خلافت از عالم امر است، نه عالم خلق» (نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۱۵).

بدین ترتیب بازگرداندن جاعل به خالق، نادیده گرفتن تفاوت معنای این آیه با آیاتی است که از واژه خلق استفاده شده است. از سوی دیگر، با دقت در آن دسته از روایات که مبین مقام خلفاء الهی است، نیز این معنا که مقام خلافت وابسته به جعل الهی در وجود خلیفه است و به خلقت ظاهری ایشان ارتباط ندارد، تأیید می‌شود؛ چنان‌که امیر مومنان (ع) در بیان اوصاف و ویژگی‌های امام می‌فرماید: «خداوند او را اختیار نمود و در او آنچه که می‌خواست جعل نمود و بدین سبب طاعت و ولایت او بر جمیع خلق واجب گشت؛ پس او در آسمان‌ها و زمین ولی خداست» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۱۶۹).

با توجه به این روایت، اختیار امام توسط خداوند، همراه با جعل الهی است که در وجود او اتفاق می‌افتد و به سبب همین اختیار و جعل الهی است که طاعت و ولایت امام بر جمیع خلق واجب می‌شود. از این‌رو، جعل خلیفه در آیه به معنای تحول و صیوررتی الهی در وجود ولی است که او را خلیفه خدا می‌کند. در واقع می‌توان گفت این واژه به ایجاد قابلیت و بعدی دیگر در خلیفه بعد از خلقت اشاره دارد که به سبب آن، می‌تواند واسطه بین خدا و خلق باشد.

۵- اختلاف در ترکیب نحوی و اثر آن در تفسیر آیه

کاربرد واژه «جَعَلَ» در معانی متفاوتی چون «وَضَعَ»، «خَلَقَ»، «صَبَّرَ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۹۶/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۱۱۰) منجر به بروز اختلاف در معنای واژه جاعل در آیه شده است. عده‌ای از مفسران بر این باورند که جاعل در آیه از جَعَلَ به معنای خَلَقَ (آفریدن) گرفته شده است. لذا در آیه، «جاعلٌ» به معنای «خالقٌ» و یک مفعولی است (سمرقندی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰/ طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳۱/ ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۱۱۶). اما عده‌ایی دیگر از ادیبان مفسر همچون زمخشری معتقدند که «جاعلٌ» از جَعَلَ به معنای تصبیر - گردانیدن، تبدیل شدن - گرفته شده است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴). از این‌رو در آیه، «جاعلٌ» به معنای «مُصَبِّرٌ» و دو مفعولی می‌باشد (ر.ک. طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶/ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۸۸) به عنوان یکی از اقوال: بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۸).

تفاوت در معنای واژه جاعل دو ترکیب متفاوت در آیه ایجاد می‌کند: حالت اول: «جاعلٌ»: خبرِ انّ به معنا «خالقٌ» یک مفعولی، «فی الارضِ»: جار و مجرور متعلق به «جاعل» (نحاس، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۲) یا متعلق به خلیفه (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۲۴) و «خلیفه»: مفعول به جاعل. حالت دوم «جاعلٌ» به معنای مُصیرٌ، دو مفعولی باشد. «فی الارضِ» مفعول به اول محلا منصوب و «خَلیفه» مفعول به دوم آن (درویش، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۷ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴).

بنا بر حالت اول، آیه جعل خلیفه به آفرینش آدم به عنوان خلیفه در زمین اشاره دارد؛ بر این اساس و بنا بر نظر آن دسته از مفسران که خلیفه را به معنای جانشین پیشینیان معنا کرده‌اند، آیه اشاره‌ای به مقام خلافت الهی و بعد روحانی وی ندارد و تنها سخن از آفرینش مخلوق جدیدی است؛ آفریده‌ای که در زمین به جای افراد سابق، قرار خواهد گرفت. با توجه به این معنا، چنان که اشاره شد باید پرسید خبر از خلقت کسی که قرار است جانشین افراد قبل از خود شود، چه رتبه و مقامی محسوب می‌شد که مورد سوال ملائکه قرار گیرد و به سبب آن مقام، شایسته سجود ملائکه شود؟ اما عده‌ای که مراد از خلیفه را جانشین خداوند دانسته‌اند، به این نظر گراییدند که خداوند خلیفه‌ای در زمین خلق خواهد کرد (بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵ / جرجانی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۱ / جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۸). در این صورت، از آیه چنین برداشت می‌شود که خلافت الهی از ویژگی‌های خلقت و هستی‌یابی حضرت آدم بوده، با خلقت در وجودش قرار گرفته و با آن قرین است. از این‌رو گروهی معتقدند در تمامی انسانها به دلیل انسان بودن، این مقام وجود دارد. چنانکه زحیلی در تفسیرش می‌گوید: «کرم الله تعالی الإنسان باختيار آدم خلیفة فی الأرض و تعلیمه اللغات و... کل ذلك لتکریم النوع الإنسانی» (زحیلی، ۱۴۱۸: ج ۱، ص ۱۲۷).

اما بنا بر حالت اعرابی دوم، چنین آمده است: «أَنتِ مُصیرٌ فی الارضِ خلیفة» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴ / طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۶). در این صورت، سخن از صیوروت و تبدیل به خلیفه شدن است. یعنی خداوند آدم را تبدیل به خلیفه نمود. بنا بر این ترکیب، برخی از مفسران مراد از خلیفه را جانشین افراد سابق (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۲۴) و گروهی دیگر، خلیفه را جانشین خداوند دانسته‌اند (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۹۵). در صورت اخیر، باید دید چه تفاوتی میان تبدیل کردن به خلیفه با خلق خلیفه وجود دارد؟

۶- مفهوم‌شناسی صیوروت زمین به خلیفه در دیدگاه برگزیده

بنا بر این احتمال که «جاعل» دو مفعولی باشد، آیه به گونه‌ای دیگر نیز معنا شده است. به این صورت که اگر منظور از «جاعل»، «مصیر» باشد، آنچه مورد صیوروت قرار گرفته، ارض

است نه آدم. از همین روست که فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ و نه «انی جاعل آدم فی الارض خلیفه». بنابراین، نهایت چیزی که از معنای صیرورت در آیه به دست می آید، این است که خداوند، کره خاکی زمین را از حالتی بدون خلیفه به وضعیتی دارای خلیفه، تبدیل کرد (ر.ک. جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۸).

در پاسخ شایان ذکر است، اگر ارض خاکی به واسطه آدم دچار دگرگونی شد و حالتی الهی گرفت، شایسته نیست که خود آدم رنگ و بوی الهی نگرفته باشد؛ پس سزاوار است ابتدا این تحول در آدم و سپس در زمین جاری گردد. علاوه بر این، هرچند بنا به ظاهر آیه، این ارض است که مفعول به جاعل است؛ اما باید توجه داشت که باز بنا بر ظاهر آیه، نتیجه این صیرورت خلیفه شدن است؛ نه زمینی که دارای خلیفه شده باشد. پس نمی توان معنای آیه را تبدیل زمین به زمین دارای خلیفه دانست؛ بلکه بر طبق ظاهر آیه، ارض تبدیل به خلیفه شده است.

حال باید پرسید، معنای تبدیل شدن ارض به خلیفه چیست؟ روشن است که ارض در لغت، تنها به تمام کره خاکی اطلاق نمی شود؛ بلکه به هر قسمتی از این کره خاکی نیز ارض می گویند؛ چنانکه برخی در ذیل این آیه احتمال داده اند منظور از ارض، صرفاً زمین مکه باشد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۷۶/قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۶۳). از سوی دیگر بر طبق روایات، آدم (ع) از خاک همین زمین آفریده شده است (ر.ک. نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۴۲، خطبه ۱). لذا چنان که در ادبیات عرب مرسوم است که شخص یا چیزی را به علاقه ما کان مورد خطاب قرار می دهند، می توان گفت در این آیه نیز از حضرت آدم با عنوان ارض یاد می شود؛ به این قرینه که در نزد فرشتگان شناخته شده بود و قبلاً از آن اطلاع یافته بودند.

در این راستا، احتمال دیگری نیز از جهت ادبی در آیه می توان ذکر کرد و آن اینکه «فی» در آیه مذکور، مرادف «من» باشد (ر.ک. ابن هشام، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۸) یعنی ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ در آیه به معنای من الارض باشد؛ چنان که در آیات دیگر قرآن، «فی» به این معنا به کار رفته است. از جمله آنجا که فرمود: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (نحل: ۸۹/۱۶) به معنای «من کل اُمَّة» (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۲۵۰).

تعبیر صاحب اطیب البیان در تفسیر آیه را می توان موافق این احتمال ادبی دانست؛ چنان که می گوید: «مراد از فی الارض، تخصیص بر روی زمین نیست؛ چون کسی روی زمین نبود که برای او خلیفه معین شود؛ بلکه مراد، جعل خلیفه از زمین یعنی از مواد عنصریه است و همین امر بود که مورد سؤال ملائکه واقع شد و گمان کردند که خلافت، مناسب با مقام نورانیت است

که مقام ملائکه باشد؛ نه مواد ظلمانی خاکی که دارای قوای شهویه و غضبیه هستند» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۹۷). بنابراین با توجه به نکات ادبی گفته شده، جاعل می‌تواند به معنای صیوررت، و ارض به وجود خاکی خلیفه اشاره داشته باشد. سرانجام باید آیه را به معنای ایجاد تحول نورانی برای خلیفه شدن توسط خداوند متعال در وجود خاکی آدم تفسیر کرد.

تایید این معنا را می‌توان در معارف اهل بیت مشاهده نمود. از جمله از وجود ولی خدا، گاه با عنوان «ارض» یاد می‌شود؛ چنان که امام رضا (ع) در معرفی مراتب و مقامات امام می‌فرماید: «امام، ابری بارنده است؛ بارانی است سیل‌آسا ... زمینی است گسترده» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۰). نیز امام باقر (ع) بیان نورانی امیرالمومنین (ع) را که فرمود: «أَنَا دَحْوْتُ أَرْضَهَا / زمین را من گستراندم» چنین شرح دادند که: «من و فرزندانم زمینی هستیم که باید در او ساکن شوند» (مازندرانی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۳۸۷). همچنین در جایی دیگر در تفسیر آیه ﴿فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (جمعه: ۱۰/ ۶۲) اشاره فرمودند که خداوند اوصیاء خویش را ارض نامیده و با این کلمه از ایشان یاد کرده است (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۴، ص ۳۹۹؛ ج ۸۶، ص ۲۷۷).

با توجه به این روایات می‌توان دریافت در لسان روایات، واژه ارض بر وجود ولی اطلاق شده است. از این رو می‌توان گفت کلمه ارض، از جمله الفاظی است که می‌تواند بازگوکننده مرتبه‌ای از مراتب وجود ولی و خلیفه خدا باشد؛ چنان‌که الفاظ قرآنی «رسول، نبی، رحمت، ذکر و نور» هر کدام می‌تواند به جهتی از اوصاف، حالات و مقامات رسول الله (ص) اشاره داشته باشند. این شیوه یعنی بازگویی مراتب گوناگون یک شیء با الفاظ متعدد را در علم بیان، اسلوب تصریحی نامند که در آن الفاظ در معانی لازم و کنایه‌ای مشترک‌اند (ر.ک. حسینی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۴).

روشن است که دست‌یابی به معانی التزامی در هر زبانی، نیازمند شناخت قرائن لفظی یعنی آشنایی با لغت و نیز تلازم عرفی میان لفظ و معناست. در مورد قرآن نیز کسانی می‌توانند از معنای التزامی الفاظ قرآنی خبر دهند که علاوه بر آشنایی با لغت عربی، از عرف زبان وحی آگاهی کامل داشته باشند و این معنا، تنها برای مفسران حقیقی قرآن که اهل بیت وحی باشند، امکان‌پذیر است. لذا برای آشنایی با ارتباط میان ارض و وجود خلیفه در زبان وحی، تنها راه، بهره‌گیری از آیات الهی و توجه به کلام صاحبان وحی به عنوان آشنایان به عرف زبان وحیانی است. در آیات الهی، خداوند ارض را وسیله قرار و آرامش و محل پرورش و رشد یافتن انسان و تمام مخلوقات معرفی کرده است. از جمله می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا﴾

(غافر: ۴۰ / ۶۰): ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾ (طه: ۵۳/۲۰): ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ (الرحمن: ۱۰ / ۵۵).

رجوع به روایات نیز آشکار می‌سازد که در مورد وجود اولیاء الهی نیز مشابه این اوصاف ذکر شده است؛ چنان‌که وجود ولی را موجب ثبات، آرامش، حیات و هستی یافتن انسانها معرفی کرده‌اند؛ از جمله امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند ایشان را موجب حیات همه آفریدگان قرار داد» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۴). نیز امام باقر (ع) در معرفی امامان، فرمودند: «آرامش‌اند برای هر کسی که به آنان پناه برد و امانند برای هرکسی که به آنها تمسک جوید» (ابن طاووس، ۱۴۱۳، ص ۳۱). نیز فرمودند: «به سبب ایشان (خداوند) شهرهایش را آباد می‌کند و به بندگانش روزی می‌دهد» (ر.ک. ابن بابویه، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۲۶۰).

گفتنی است خداوند در مورد زمین می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۴۳ / ۱۰) و در آن راه‌هایی قرار دایم به امید آنکه هدایت شوید. وجود خلیفه خدا نیز به جعل الهی راه هدایت به سوی اوست. در همین راستا، امیر مومنان (ع) فرمودند: «امام دلیل جویندگان و راهنمای هدایت‌جویان و راه‌رہسپاران است» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۱۶۹) و پیامبر اکرم فرمودند: «نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ سَبِيلُ الْهُدَى» (ابن بابویه، ۱۳۶۲، ص ۴۳۲). همچنین خداوند زمین را بسط و گسترش داد تا پذیرای همگان باشد، چنان‌که فرمود: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا﴾ (نوح: ۷۱ / ۱۹) و نیز فرمود: ﴿أَرْضُ اللَّهِ أَسِعَةٌ﴾ (نساء: ۹۷ / ۴) و از امام نیز چنان‌که در حدیث امام رضا (ع) اشاره شد، به عنوان زمین وسعت یافته الهی یاد شده است.

با توجه به این معارف می‌توان گفت که وجود ولی خدا، ارض است؛ منتهی ارضی که به جعل الهی وسعت یافته و تبدیل به مهد، قرار و آرامش اهلش گشته و خداوند سبیل هدایت را در آن قرار داده است و این معنای دریافتی با تبدیل شدن ارض وجود ولی به خلیفه در آیه مطابق است.

۷- نکات بلاغی آیه در تأیید انحصار جعل خلیفه به خداوند

منحصر بودن جعل خلیفه به دست خداوند متعال، یکی از مسائل مهم اختلافی در مساله ولایت و خلافت میان مسلمانان محسوب می‌شود؛ غیر از خوارج و گروهی از معتزله، دیگر فرق اسلامی بر لزوم نصب امام و خلیفه‌ای که امر او مطاع باشد، تاکید دارند (علامه حلی، ۱۴۱۷، صص ۴۸۰-۴۹۰) اما تنها علمای امامیه هستند که معتقدند نصب امام، منحصر در جعل الهی است (همانجا و نیز بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۸۱). لذا هرچند مفسرانی چون قرطبی به دلالت آیه بر اصل

نصب امام و خلیفه اشاره می‌کنند (ر.ک. قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۶۴)، اما بلافاصله با رد نظر شیعه، تنها طریق در انتصاب خلیفه را اختیار و اجماع اهل اجتهاد معرفی می‌کنند. در حالی که نکات بلاغی موجود در آیه، ناظر به این مطلب است که انتصاب خلیفه تنها باید به جعل الهی باشد که بعضاً از جانب مخالفان نادیده گرفته شده است:

اول آنکه آوردن ضمیر متکلم وحده در «أَنِّي» که با تاکید همراه شده است، به روشنی بیانگر اختصاص بدون واسطه این امر به خداوند است؛ به ویژه آنکه ضمیر را به صورت متکلم مع الغیر یعنی اَنَا نیز ذکر نفرمود. توضیح آنکه بنا به گفته مفسران، در مواردی که خداوند متعال فعل را به صورت جمع به خود نسبت می‌دهد، اشاره به اسباب و وسایطی دارد که در تحقق آن فعل وجود داشته است (حسینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۹ / جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۹)؛ مانند آنجا که فرمود: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ (نساء: ۱۶۳/۴) و یا ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ (حجر: ۲۲/۱۵) از این رو این آیه نیز همانند آیات توحیدی ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ (طه: ۱۴/۲۰) است که واسطه‌بردار نیست و تنها منحصر به خود اوست.

دلیل دیگر آنکه هیات «جاعل» به صورت اسم فاعل در مورد خداوند، بر ذاتی بودن این وصف و حکومت و سیطره او در حکم جعل دلالت دارد؛ بدین معنا که جعل خدا برای خلیفه شدن لازم است. بدین ترتیب تحلیل‌های مختلف ادبی در آیه ۳۰ بقره، منجر به تفسیرهای متفاوتی از آیه شده است که هماهنگ بودن برخی از این برداشت‌ها با اختلاف آراء فرق اسلامی در مساله ولایت و خلافت الهی مشهود است.

نتیجه‌گیری

مهمترین نتایج بدست آمده از بررسی ادبی در آیه را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱) واژه «جاعل» از ماده «جعل»، معنای صیروت دارد و دو مفعولی است. بر این اساس، آیه به تبدیل شدن حضرت آدم به خلیفه توسط خداوند اشاره دارد؛ از این رو، صرفاً «انسان بودن» برای کسب مقام خلافت، کافی نیست؛ بلکه این مقام نیاز به صیوررتی الهی و جعل بعدی نورانی توسط خداوند دارد.

۲) واژه «خلیفه» صفت مشبیه از «خَلَفَ» به معنای قائم‌مقام و یا جانشین خداوند است و مستخلف‌عنه نمی‌تواند ملائکه، انسانهای پیشین و یا جنیان باشد؛ زیرا از یک سو در متن آیه، قیدی همچون خلیفه منکم و یا من الجن و غیره وجود ندارد. از سوی دیگر، اعلام چنین جانشینی

برای حضرت آدم (ع)، مزیتی محسوب نمی‌شد تا فرشتگان از آن سوال کنند و یا به شرافت چنین مقامی مورد سجود ملائکه قرار گیرد.

۳) تاء در «خلیفه» می‌تواند دلالت بر مبالغه و کثرت در وصف باشد. در این صورت، خلیفه کسی است که از یک سو همواره قیام به خلافت و نمایندگی از مستخلف‌عنه خویش دارد؛ و از سوی دیگر، در وصف خلافت، کامل است. از این رو مقام خلیفه الهی، مقام انسان کامل است. همچنین تاء «خلیفه»، می‌تواند بر کثرت در عدد دلالت کند و در این صورت، مقام خلافت منحصر به حضرت آدم نخواهد بود.

۴) از اسمیه بودن آیه که در مقام مدح واقع شده است و نیز کاربرد اسم فاعل «جاعل» در مورد خداوند که به وصفی دائمی از اوصاف الهی اشاره دارد، استمرار مقام خلافت الهی بدست می‌آید. بدین معنا که جعل خلیفه در مورد خداوند، وصفی همیشگی است. از این رو، همواره و در همه زمان‌ها باید انسان کاملی وجود داشته باشد که به جعل الهی - نه انتخاب بشری - خلیفه خدا بر زمین باشد.

۵) نتایج فوق، مطابق و موید اعتقاد شیعیان است که خلافت و امامت را امری الهی و در محدوده افعال الهی می‌دانند و معتقدند هیچ‌گاه زمین از حجت معصوم که در وصف خلافت کامل باشد، خالی نخواهد بود. لذا بر این باورند امیر مومنان (ع) و فرزندان ایشان به جعل الهی، امر امامت را بر عهده دارند و بر این جعل، آیات الهی و روایات نبوی شاهد است. بدین ترتیب، می‌توان آیه شریفه را از جمله آیات ولایی دانست که تحلیل ادبی واژگان، اعراب و نکات بلاغی آن به روشنی بر مقام خلافت الهی برای انسان کامل و نیازمند بودن آن به جعل و انتصاب الهی و استمرار وجود خلیفه بر روی زمین اشاره دارد.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، دار القرآن الکریم، تهران: ۱۴۱۵ ق.
۱. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۲. ابن اثیر جزری، المبارک بن محمد؛ النهایة فی غریب الحدیث والاثار؛ ج ۴، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۸۰ ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی؛ الاعتقادات فی دین الامامیه، عصام عبد السید، ج ۲، بیروت لبنان: دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.
۴. —؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۵. —؛ الحصال؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۶. ابن جزی غرناطی، محمد بن احمد؛ کتاب التسهیل لعلوم التنزیل؛ بیروت: شرکت دار الارقم بن ابی الارقم، ۱۴۱۶ ق.
۷. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۸. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل؛ تفسیر القرآن العظیم، دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت: ۱۴۱۹ ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۱۰. ابن هشام، ابو محمد جمال الدین؛ معنی اللیب؛ قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف؛ البحر المحیط فی التفسیر؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۱۲. امیل بدیع، یعقوب؛ موسوعه النحو و الصرف و الاعراب؛ تهران: استقلال، ۱۳۷۹ ش.
۱۳. بجرانی، ابن میثم؛ قواعد المرام فی علم الکلام؛ به کوشش السید احمد الحسینی، ج ۲، مطبعة الصدر، ۱۴۰۶ ق.
۱۴. بجرانی، سید احمد؛ جواهر البلاغه؛ ج ۶، قم: واریان، ۱۳۸۵ ش.
۱۵. بجرانی، سید هاشم بن سلیمان؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۶. بغدادی، علاء الدین علی بن محمد؛ لباب التاویل فی معانی التنزیل؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۱۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. جرجانی، ابو المحاسن حسین بن حسن؛ جلاء الاذهان و جلاء الاحزان؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ به کوشش علی اسلامی، ج ۷، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷ ش.
۲۰. جیلانی، رفیع الدین محمد؛ الذریعة إلى حافظ الشریعة (شرح أصول الکافی جیلانی)، قم: بی نا، ۱۴۲۹ ق.
۲۱. حسکانی، عبید الله بن احمد؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۲۲. حسن زاده آملی، حسن؛ «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه»؛ فصلنامه نهج البلاغه، شماره ۹ و ۱۰، بهار ۱۳۸۳.
۲۳. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیر اثنا عشری؛ تهران: انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش.
۲۴. حسینی نیا، سید محمد؛ طوبای سخندانی در دانش معانی و بیان؛ تهران: لوح محفوظ، ۱۳۹۰ ش.
۲۵. حرانی، ابن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ ج ۲، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۲۶. حقی بروسوی، اسماعیل؛ تفسیر روح البیان؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۷. درویش، محیی الدین؛ اعراب القرآن و بیانه؛ ج ۴، سوریه: دارالارشاد، ۱۴۱۵ ق.
۲۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ دمشق، بیروت: دارالعلم، الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.

٢٩. زحيلي وهبة: *التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج*؛ ج ٢، دمشق: بيروت: دار الفكر المعاصر، ١٤١٨ ق.
٣٠. زمخشرى، محمود؛ *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*؛ ج ٣، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤٠٧ ق.
٣١. سمرقندى، نصرين محمد بن احمد؛ *بجرا العلوم*؛ ج ١، نا، بي تا.
٣٢. سيوطى، ملاجلال؛ *الاتقان فى علوم القرآن*؛ به كوشش سعيد المندوب، لبنان: دار الفكر، ١٤١٦ ق - ١٩٩٦ م.
٣٣. شوكانى، محمد بن على؛ *فتح القدير*؛ دمشق، بيروت: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب، ١٤١٤ ق.
٣٤. صادقى تهرانى، محمد؛ *البلاغ فى تفسير القرآن بالقرآن*؛ قم: مؤلف، ١٤١٩ ق.
٣٥. صافى، محمود بن عبد الرحيم؛ *الجدول فى اعراب القرآن*؛ ج ٤، دمشق، بيروت: دار الرشيد مؤسسة الإيمان، ١٤١٨ ق.
٣٦. طبرسى، احمد بن على؛ *الاحتجاج على أهل اللجاج*؛ مشهد: مرتضى، ١٤٠٣ ق.
٣٧. طبرسى، فضل بن حسن؛ *تفسير جوامع الجامع*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٧ ش.
٣٨. —؛ *مجمع البيان فى تفسير القرآن*؛ ج ٣، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش.
٣٩. طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير؛ *جامع البيان فى تفسير القرآن*؛ بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ ق.
٤٠. طريحي، فخر الدين؛ *مجمع البحرين*؛ ج ٣، تهران: كتابفروشى مرتضى، ١٣٧٥ ش.
٤١. طوسى، محمد بن حسن؛ *التيبان فى تفسير القرآن*؛ بيروت: دار احياء التراث العربى.
٤٢. طيب، سيد عبد الحسين؛ *اطيب البيان فى تفسير القرآن*؛ ج ٢، تهران: انتشارات اسلام، ١٣٧٨ ش.
٤٣. عاملى، على بن حسين؛ *الوجيز فى تفسير القرآن العزيز*؛ قم: دار القرآن الكريم، ١٤١٣ ق.
٤٤. علامه حلى، حسن بن يوسف؛ *كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد*؛ ج ٧، قم: مؤسسة نشر اسلامى، ١٤١٧ ق.
٤٥. —؛ *نهج الحق و كشف الصدق*؛ قم: مؤسسه دار الهجرة، ١٤٠٧ ق.
٤٦. فخرالدين رازى، ابو عبدالله محمد بن عمر؛ *مفاتيح الغيب*؛ ج ٣، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٢٠ ق.
٤٧. فراء، ابوزكريا يحيى بن زياد؛ *معانى القرآن*؛ مصر: دارالمصريه للتأليف و الترجمة، بي تا.
٤٨. فرات كوفى، ابوالقاسم؛ *تفسير فرات الكوفى*؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ١٤١٠ ق.
٤٩. فراهيدى، خليل بن احمد؛ *كتاب العين*؛ ج ٢، قم: انتشارات هجرت، ١٤١٠ ق.
٥٠. فيومى، احمد بن محمد؛ *مصباح المنير*؛ ج ١، نا، بي تا.
٥١. قاضى الجرجانى، على بن محمد؛ *شرح المواقف*؛ مصر: مطبعة السعادة، ١٣٢٥ ق - ١٩٠٧ م.
٥٢. قرشى، سيد على اكبر؛ *قاموس قرآن*؛ ج ٦، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧١ ش.
٥٣. قرطبي، محمد بن احمد؛ *الجامع الاحكام القرآن*؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٤ ش.
٥٤. كلينى، محمد بن يعقوب؛ *الكافي*؛ ج ٢، تهران: اسلاميه، ١٣٦٢ ش.
٥٥. مازندراني، ابن شهر آشوب؛ *مناقب آل أبي طالب (ع)*؛ قم: مؤسسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ ق.
٥٦. مجلسى، محمدباقر بن محمدتقى؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار*؛ تهران: اسلاميه، ١٤٠٤ ق.
٥٧. —؛ *مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول*؛ ج ٢، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٤٠٤ ق.
٥٨. مشهدى قمى، محمد؛ *تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، ١٣٦٨ ش.

۵۹. مدرسی، سید محمد تقی؛ *من هدی القرآن*؛ تهران: دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ ق.
۶۰. مصطفوی، حسن؛ *تفسیر روشن*؛ تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۶۱. مغنیه، محمد جواد؛ *تفسیر الکاشف*؛ تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ ق.
۶۲. نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد؛ *اعراب القرآن*؛ منشورات محمدعلی بیضون، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۱ ق.
۶۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم؛ *الغیبة للنعمانی*؛ تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۶۴. نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد؛ *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ ق.
۶۵. *نهج البلاغة*، بر اساس نسخه صبحی صالح، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ ق.

